# بررسی خصوصیت دوم در تعریف مالیت

بحث در این بود که برای این که شیء متصف به مالیت باشد شرعا و عرفا، چه خصوصیاتی معتبر است. امور متعددی در مجموع کلمات ذکر شده بود که در مقام بررسی آنها بودیم. امر اول قابلیت استفاده و منفعت بود.

در خصوصیت دومی که برای مالیت مطرح است، ادعا می شود که مجرد منفعت کافی نیست بلکه باید منفعتی باشد که موجب رغبت عامه عقلاء باشد، و وجود رغبت بعض الناس برای تحقق مالیت کافی نیست. در کلام مرحوم آقای خوئی و برخی دیگر هم به این مطلب تصریح شده است که مهم وجود منفعت برای عامه عقلاست.

## دو تقریب برای کفایت رغبت بعض الناس در تحقق مالیت

اما در فقه العقود فرمود در تحقق مفهوم مالیت، رغبت نوع لازم نیست و رغبت بعض الناس کافی است، لذا در جایی که شخصی عکس پدرش را در دست دیگری پیدا کرده، همین که فرزند رغبت به گرفتن عکس ولو به پرداخت اموال کثیره دارد، باعث تحقق مفهوم مالیت در آن عکس است.

توضیح بیان ایشان این است که آن چه بالوجدان می یابیم که به حسب معنای عرفی در مال اخذ شده، این است که شیء، مورد رغبت وتنافس باشد اما این که رغبت جمیع و نوع مردم باشد دلیلی ندارد، لذا رغبت بعض الناس کافی است. این تقریب موافق با عبارت فقه العقود است.

تقریب دیگر برای این مدعی (کفایت رغبت بعض الناس) این است که برای تحقق مفهوم مالیت، رغبت نوع عقلاء لازم است ، اما صغرویا آن چه در این مثال ها محقق است غرض شخصی نیست بلکه در مجموع، همین غرض غرض نوعی حساب می شود و به لحاظ عامه عقلاء رغبت وجود دارد، یعنی معتبر، رغبت عامه عقلاست و در این مثال رغبت عامه وجود دارد. چون وجود رغبت عقلاء امری مطلق نیست بلکه امری نسبی است، به این معنی که اگر عقلاء خود را در این جایگاه و این شرائط قرار دهند به چنین عکسی رغبت پیدا می کنند بطوری که حاضرند درازاء آن عوض بدهند، والا مراد این نیست که همه عقلاء و همه اصناف و طوائف عقلاء آن را مال ببینند. پس مهم این است که با توجه به مجموع شرایط، شخص رغبت پیدا کند، لذا بقیه عقلاء هم اگر خود را در جایگاه این فرزند ببینند، او را تصدیق می کنند و بذل عوض برای گرفتن چنین عکسی را استنکار نمی کنند. حاصل این تقریب این است که وجود رغبت نوعی عقلائی برای تحقق مالیت لازم است، و در این مثال ها (عکس قدیمی پدر و غیره)هم وجود دارد، در نتیجه قائل به وجود مالیت می شویم اما از باب تطبیق غرض نوعی بر مقام.

## کلام مرحوم آقای خوئی در عدم اعتبار مالیت در عوضین

این بحث فی الجمله در کلمات مطرح شده. مثلا در کتاب الاجاره در بحث اشتراط مالیت در عوضین به این مناسبت که در عقود معاوضی، آیا مالیت عوضین شرط است یا نه. همین طور در بحث اشکالات تعریف بیع به «مبادله مال بمال»، مرحوم آقای خوئی در مستند فرموده: چنین نیست که صدق مفاهیم معاوضی متوقف بر وجود مالیت باشد، بلکه مواردی هست که عنوان معاوضی صدق می کند، اما مفهوم مال صادق نیست. مثل جایی که شخصی دستخط قدیمی، با خط بد و با متن بی محتوايی که از پدرش مانده را به مبلغ کذائی می خرد در حالی که عقلاء حتی فلس واحد را به ازاء این نوشته پرداخت نمی کنند. در امثال این موارد، عنوان بیع صادق است اما مالیت در کار نیست. از این تعبیرات استفاده می شود که مال را مساوق دانسته اند با چیزی که مورد رغبت نوع عقلاء باشد.[[1]](#footnote-1)

در کلمات دیگر مرحوم آقای خوئی هم آمده است که مالیت داشتن شیء، به این است که عقلاء بما هم عقلاء به آن رغبت داشته باشند.

### مناقشه بعض الاعلام به کلام آقای خوئی

بعض الاعلام در کتاب فقه الشیعه در بحث اجاره به ایشان اشکال کرده اند که استشهاد به این مثال صحیح نیست، و در این مثال شهادتی بر عدم اعتبار مالیت در عوضین نیست؛ چون رغبت ولد به حفظ آثار پدرش غرض نوعی است و به لحاظ نوع فرزندان وجود دارد. آن چه مهم است رغبت نوعیه است، اما رغبت نوعیه با لحاظ خصوصیات مورد دیده می شود. نوع عقلاء اهتمام به حفظ آثار پدر خود دارند، لذا غرضی که شخص به این مال دارد غرض شخصی نیست بلکه غرض نوعی است؛ چون اغراض نوعی نسبت به اعیان اموال و منافع به صورت نسبی لحاظ می شود نه مطلق، زیرا طبائع و سلائق طوائف مردم مختلف است و ممکن است چیزی برای طائفه ای مورد علاقه برای اکل باشد و برای طائفه ای موجب انزجار باشد. همین طور ملبوسات یک طائفه با ملبوسات طائفه دیگر مختلف است. پس مراد از رغبت نوعی، رغبت نود یا نود و پنج در صد عقلاء نیست، بلکه باید طوری باشد که با توجه به مجموع خصوصیاتی که در مورد شیء وجود دارد، عمل فرد در نظر عقلاء سفیهانه و غیر عاقلانه تلقی نشود. اتفاقا در همین مثال هم ممکن است برخی افراد نسبت به حفظ اموال پدر خود اهمیتی ندهند، اما همین که فی الجمله طائفه ای از عقلاء وجود دارند که اهتمام داشته باشند، کافی است برای این که حفظ این مال مورد رغبت عقلائی باشد؛ چون مراد رغبت عقلائی نسبی است.[[2]](#footnote-2)

## نظر مختار در اعتبار رغبت نوع عقلاء در تحقق مالیت

به نظر می رسد هیچ یک از این دو تقریب برای اثبات مالیت در امثال این موارد (عکس یا دست خط پدر) صحیح نیست. اگر فرض کنیم مال به مفهوم عرفی موضوع برخی از احکام است مثل بحث شرائط عوضین یا بحث ضمان، برای این که تشخیص دهیم عنوان مالیت صادق است یا نه، باید به مفهوم عرفی مال نظر کنیم. می توان ملتزم شد به این که به حسب فهم عرفی، مال چیزی است که مورد رغبت نوع مردم باشد نه شخص خاص، و چیزی که فقط برای یک نفر مورد رغبت است و دیگران به آن اعتنائی ندارند، درنظرعقلاء مال نیست و احکام مال را درمورد آن پياده نمی کنند.

شاهد اول این مطلب (اعتبار رغبت نوع الناس) این است که در مواردی که شخص عکس یا نوشته دیگری را مالک است،ومی تواند بادادن آن به يک نفر اموال کثيره ای بدست آورد به نظر فهم عرفی شخص مالک آن شیء را دارای مال کثير نمی بینند و اطلاق ذومال نمی کنند، با توجه به این که یک نفر به آن شیء رغبت دارد. اما این که می تواند با آن، مال زیادی تحصیل کند و آن را به همان شخصی که رغبت دارد بفروشد، موجب صدق مال نمی شود، بلکه صرفا راه به دست آوردن مال را دارد نه این که بالفعل ذومال باشد. مثل کسی که می تواند با فروش اعضاء بدن خود اموال زیادی به دست آورد، اما بر او ذومال اطلاق نمی شود.

شاهد دوم این است که اگر به حسب اعتبار عقلاء مال بود، کسی که مال را تلف کند ضامن است در حالی که اگر کسی چنین عکس یا نوشته ای را از بین برد نمی گویند اتلاف مال کرد و او را به حسب اعتبار عقلائی ضامن نمی دانند. اگر شیء تلف شده مالیت داشته باشد، در فرض اتلاف قاعده این است که بعد از تعذر مثل به قیمت منتقل می شود در حالی که در این موارد چنین حکمی در کار نیست. بله حرمت غصب و تصرف وجود دارد اما اين بحث دیگری است چون حرمت غصب اختصاص به اموال ندارد.

پس صدق ذو مال و وجود ضمان عقلائی در فرض اتلاف، نشانه صدق مفهوم مالیت است، و در این مثال ها نه عنوان ذومال صادق است نه ضمان عقلائی وجود دارد که این دو امر شاهد عدم مالیت است.

حاصل مطلب در خصوصیت دوم این است که در صدق مالیت، غیر از وجود منفعت، مهم این است که منفعت به حسب نوع عقلاء وجود داشته باشد. این که هر کسی اگر خود را جای این فرزند می گذاشت به این عکس رغبت پیدا می کرد، کافی نیست برای صدق مالیت نیست، بلکه مهم این است که نسبت به شخص همین مالی که مورد معامله قرار میگیرد رغبت عقلائیه باشد، و اگر چنین نباشد و فقط نسبت به امثال آن رغبت عقلائی عام وجود داشته باشد، کافی نیست.

پس شخصی بودن رغبت، کافی نیست و رغبت عقلائی نوعی لازم است. اما این که مراد از نوع عقلاء آیا این است تمام عقلاء رغبت داشته باشند یا عدد معتنی به، ممکن است بگوییم رغبت اکثر عقلاء لازم نیست و همین که موجب رغبت طائفه ای از عقلاء باشد کافی است؛ چون می توان شیء را به آن طائفه بدهد و در مقابل اموالی به دست آورد و همین کافی است برای این که مالیت صدق کند.

1. -المستند في شرح العروة کتاب الاجارة ص394 [↑](#footnote-ref-1)
2. -فقه الشيعة کتاب الاجارة ص872 [↑](#footnote-ref-2)